

تاریخ آینده، قرن بیست و یکم

و پیامدهای غیرمنتظره

دکتر علی مطیفی فرد

دکترای برنامه ریزی شهری

مقاله ۲

آیا سرانجام روزی صلح در خاورمیانه برقرار خواهد شد؟
آیا عرضه نفت خام در بیست یا پنجاه سال آینده متوقف می‌شود؟
و در این صورت آیا ما منابع جایگزین مناسب خواهیم یافت؟ آیا فقر و
نابرابری‌های اجتماعی در کشورهای ثروتمند به شورش‌های اجتماعی
گسترده منجر خواهد شد؟
آیا ممکن است تنگه‌های هرمز و مالاکا که بخش عمده نفت جهان را
عبور می‌دهند، روزی به واسطه منازعات بین‌المللی و یا به دست دزدان
دریایی بسته شود؟
آیا غرب پیش از آنکه ایران احاطه‌اش کند، علیه آن دست به اقدام
نظامی خواهد زد؟
آیا ممکن است حملات تروریستی روزی به سرنگونی یکی از دولت‌های
غربی منجر شود؟
آیا این امکان وجود دارد که یک بار دیگر اسلام و مسیحیت در یک نزاع
مذهبی روبه‌روی یکدیگر بایستند؟
آیا دستکاری‌های جدید ژنتیکی ممکن است به تهدیدات جدیدی بدل
شود؟ و سرانجام در تقابل اخلاقیات و انواع بی‌بندوباری‌های جنسی،
کدام یک بر دیگری غلبه خواهد کرد؟
اینها بخشی از پرسش‌های بنیادین بی‌شماری است که امروز ذهن
بشر را اشغال کرده است. منشأ و عامل پیدایش بسیاری از این پرسش‌ها
و نگرانی‌هایی که آنها را به وجود آورده را می‌توان در رقابت‌های خشن
منطقه‌ای، شورش‌های جدایی طلبانه، وجود گروه‌های تروریستی با عقاید
افراطی مذهبی و نابرابری‌های اجتماعی جست‌وجو کرد. رشد فزاینده این
تهدیدات به حدی جدی است که هرگونه تساهل و اغماض در برخورد با
آنها ممکن است مهار آن را اگر نه غیرممکن بسیار پرهزینه کند. از این رو
بر ماست تا به ارزیابی شرایط موجود و شناخت ریشه‌های پیدایش این
معضلات بپردازیم و قبل از اینکه امواج سهمگین خود را به سمت ما پرتاب



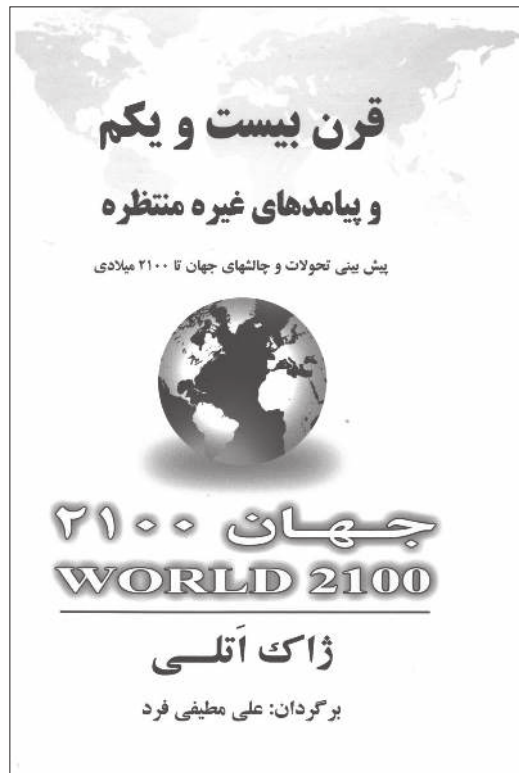
که ظهور و افول پادشاهی‌ها و امپراتوری‌ها را به تصویر بکشد؛ اما تاریخ درصدد این است که جهان آینده و هزاره‌های آتی را در امتداد جوهر امور تاریخی سامان دهد و جالب است بدانیم که ماهیت اصلی چنین تلاشی در بطن نظام فردگرایانه‌ای است که به حقوق انسان همواره به‌عنوان آرمانی مطلق می‌نگرد.»

در زمستان ۱۳۹۱ در حالی که در دانشگاه پاریس مشغول به گذراندن دوره دکتری خود بودم، نسخه اصلی و ترجمه انگلیسی کتاب از پرفسور کاظم جاجری در اختیارم قرار گرفت. پس از مطالعه کتاب به دلیل اهمیت پیش‌بینی‌های طرح شده در آن و به‌خصوص آینده‌نگری‌های مستدل نویسنده در مورد چالش‌ها و سرنوشت ژئوپلیتیک خاورمیانه و ایران در حدود سالهای ۲۰۳۵ میلادی، مصمم به ترجمه و انتشار کتاب در ایران شدم که در نهایت در سال ۱۳۹۲ انتشارات دریاچه نو کتاب را با عنوان «جهان ۲۱۰۰» منتشر کرد. ترجمه این کتاب با هدف معرفی فرصت‌ها و تهدیدهایی که نظام بین‌المللی و تصمیم‌سازان آن در طی دهه‌های آتی با آن روبه‌رو هستند، صورت گرفته است و امیدوارم مقدمه بحث و تحلیل‌های علاقه‌مندان فارسی‌زبان در حوزه‌های به‌ویژه سیاسی، اقتصادی و جامعه‌شناسی گردیده، ذیل عنوان آینده‌پژوهی راهبردی ایران به روشن کردن افق پیش روی ایران در طی دهه‌های آتی بینجامد.

معرفی نویسنده

ژاک اتلی نویسنده، اقتصاددان و اولین رئیس بانک اروپایی بازرسازی و توسعه، در سال ۱۹۴۷ در الجزایر تحت اشغال فرانسه به دنیا آمد. او در زندگی حرفه‌اش همواره به‌عنوان یک سوسیالیست واقعگرا سمت‌های مشاوره‌ای، سیاسی و انتقادی مهمی را برعهده داشته است. اتلی به انتخاب مجله **فارین پالیسی** در زمره یکی از صد روشنفکر تأثیرگذار دنیا جای دارد. وی از چهره‌های سرشناس در حوزه سیاست و اقتصاد فرانسه در سالهای دهه هشتاد و از نزدیکان سیاسی «فرانسوا میتران» برجسته‌ترین سیاستمدار سوسیالیست فرانسه است.

نویسنده در فضای روشنفکری فرانسه صاحب آثار پرخواننده‌ای است که عمدتاً با نگاهی انتقادی موضوعاتی نظیر روزمرگی سیاسی، مصرف‌زدگی، بی‌توجهی به طبقه نخبه، رقابت‌های بین‌المللی و روندهای مخرب بهره‌کشی از انسان و طبیعت را مقابل چشمان عادت‌زده ما می‌نشانند، آنها را به نقد می‌کشد و در حالی که به الزامات شخصی‌اش به‌عنوان یک سیاستمدار آگاه پایبند است، آنها را زیر سؤال می‌برد.



کنند به آنها پاسخ دهیم و به دنبال راه فرار باشیم. «باید همین امروز برای آنچه در دنیای ۲۰۵۰ روی خواهد داد و یا آنچه در سال ۲۱۰۰ اتفاق می‌افتد، تصمیم بگیریم و خود را آماده اجرای آن نماییم. باید در پی شیوه‌ای باشیم که برای خودمان، فرزندانمان و نوه‌هایمان، دنیا را به محل بهتری برای زندگی تبدیل کنیم یا اینکه از جهنمی که گرفتارش هستیم خلاص شویم. در این راه باید رنج فکر کردن در مورد آینده را به جان بخریم. باید بفهمیم ریشه درد کجاست و چگونه باید با آن روبه‌رو شد. این کار بعید نیست چرا که تاریخ قوانینی دارد که به ما اجازه می‌دهد آینده را ببینیم و جهت آن را تشخیص دهیم.»^۱ اینها جملات آغازین پیشگفتار کتابی است با نام خلاصه‌ای از تاریخ آینده^۲ نوشته ژاک اتلی^۳ که در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است. این کتاب درصدد پاسخگویی به این پرسش‌ها به روش علمی و با بررسی روند دیرپای شکل‌گیری آن چیزی است که او نظام بازار می‌نامد.

«اگرچه کتاب‌های تاریخ همچنان به زندگی شاهان بیش از فراز و فرودهای بازار علاقه‌مند است و همچنان ترجیح می‌دهد

۱. قرن بیست و یکم و پیامدهای غیرمنتظره، نشر دریاچه نو، تهران ۱۳۹۲، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۴۹.

3. A BRIEF HISTORY OF THE FUTURE – NEW YORK . 2010



معرفی کتاب

در این کتاب موضوع بحث پیش‌بینی سرنوشت بشر در سه سطح کوتاه، میان و بلندمدت است. به همین منظور به واکاوی تاریخ گذشته بشر می‌پردازد. بنا به گفته نویسنده کتاب درصدد روشن ساختن این موضوع است که قابل مشاهده‌ترین و محتمل‌ترین چهره آینده در امتداد روندی بطئی است که از هزاره‌های دور تا امروز با قدرت جریان داشته است و اگرچه گاهی از سرعت آن کاسته شده، ولی هیچ‌گاه از حرکت باز نایستاده و منحرف نشده است.

«برای آنکه بفهمیم آینده چگونه می‌تواند باشد، باید مختصری از ویژگی‌های تاریخ گذشته را بازگو کنیم. آن گاه خواهیم دید که سیر تحولات گذشته از بزنگاه‌های ثابتی عبور کرده چیزی شبیه به یک ساختار تاریخی وجود دارد که پیش‌بینی، سازماندهی و ساماندهی دهه‌های پیش رو را ممکن می‌کند.» (همان، ص ۲۹)

یک تاریخ طولانی

اتلی در بررسی تاریخ بشر بدون توجه به استقرار و انحطاط پادشاهی‌ها به دنبال رد پای شکل‌گیری نظام بازار و جریان تولید کالا و مبادلات اقتصادی است. وی معتقد است که از زمان‌های بسیار دور همه گروه‌های انسانی حول یک منبع ثروت، یک زبان، یک سرزمین، یک دین یا یک رهبر، خود را سامان داده‌اند و بسترهای قدرت همزمان با هم وجود داشته است؛ مذهب با زبان راز و نیاز و براساس ضرباهنگ زندگی کشاورزی به نظم‌دهی مناسبات اجتماعی می‌پرداخت. قدرت نظامی دفاع، تصاحب و صید را بر عهده داشت و بازرگانان و سوداگران بر تولید و امور مالی رسیدگی می‌کردند. دوره به دوره یکی از این خدایگان (مذهبی، نظامی، تجاری) بر کنترل ثروت دست می‌انداختند. از این‌رو می‌توان تاریخ انسان را بر محور جایگزینی سه نظم کلان بازنویسی کرد. نخست نظم آیینی، که در آن اقتدار اساساً مذهبی است، دوم نظام امپراتوری که قدرت قبل از هر چیز نظامی است و سوم نظام دین‌سالارانه است. آرمانی‌ترین وضعیت در نظم اول برقراری نوعی نظام دین‌سالارانه است. در دومین نظام مطمئناً ایده‌آل‌ترین وضعیت، نظامی مبتنی بر اقتدار سرزمینی است و سومین نظام به دنبال وضعیتی به شدت فردگرایانه است. در هر یک از این دوره‌ها ساختار حاکم در جامعه تا زمانی ممکن بود با ثبات بماند که گروه غالب تقسیم ثروت را بر عهده داشت. کنترل ثروت را گروه غالب با جنگ‌ها، بلایای طبیعی و رقابت‌های درون و برون‌گروهی به خطر می‌انداخت. سپس زمانی که مشروعیت یک گروه زیر سؤال می‌رفت، نظامی جدید با روابط، دانایی و شیوه‌ای جدید جای آن را می‌گرفت و درنهایت به استقرار شکل جدیدی از ساختار ژئوپلیتیکی منجر می‌گردید.

«روایت کنونی ما تاریخ همین نظام‌های رفته است. شناخت شیوه‌هایی که آنها براساس آن از دوران باستان تا امروز پا گرفته و به انحطاط رسیده‌اند. روایت این تاریخ به ما اجازه می‌دهد تا قوانین ناظر به آن را کشف کنیم. قوانینی که برای

فهم و پیش‌بینی تاریخ آینده کارگر خواهند بود.»

برای کشف این قوانین باید از دیرپاترین زمانی که انسان توان شناخت آن را داشته است شروع کرد. این شیوه به ما اجازه می‌دهد، دریابیم که همواره یک نیرو جریان داشته و این نیرو همان آزادی‌طلبی پیش‌رونده انسان در مقابل همه تهدیدها و بیم‌ها بوده است.

به همین منظور نویسنده در ابتدای فصل اول کتاب به دنبال رد پای اولین انسان‌ریخت‌ها به اعماق تاریخ رفته و کوچ‌رو بودن را مهمترین دلیل تفوق هوموساپین‌ها بر دیگر گونه‌های انسان‌ریخت می‌داند.

«تنها پستاندارانی که خود را با آوارگی بهتر تطبیق دادند، توانستند جان سالم به در ببرند.» (همان، ص ۳۲).

وی در ادامه با بررسی هزاره‌های متمادی بر ما روشن می‌سازد که در حدود ۴۵ هزار سال پیش از میلاد و با گرم شدن هوا - روندی که تا امروز ادامه دارد - انسان‌ریخت‌ها همانند سایر جانوران برای اولین بار از افریقا پا به مناطقی همچون اروپا، آسیا و حتی استرالیا گذاشتند.

«در برخورد و جنگ میان کوچ‌روها و یکجانشین‌ها بود که انسانیت قدرت و آزادی به دست آورد» (همان، ص ۴۰)

بنابر نظر وی از حدود شش هزار سال قبل پادشاهی‌ها دست به متمرکز کردن قبایل و دهکده‌های پراکنده بر روی قلمروها و سرزمین‌های وسیع خود زدند. در این دوران بود که امر قدسی در مقابل قدرت و امر مذهبی در مقابل نیروی نظامی کمرنگ شد. استفاده از خشنونت محدود گردید و دانش به‌عنوان امری ضروری تبدیل به وسیله‌ای برای تولید مازاد کشاورزی شد. با شاه بود که مفهوم فردیت شکل گرفت و با دیکتاتوری «خدا - فرد» بود که آزادی بیدار شد.

«یک امپراتوری زمانی به وجود می‌آید که می‌توانست کنترل مازاد محصول را به دست گیرد. مازادی که به او اجازه می‌داد از خود دفاع و یا به دیگران حمله کند. و همچنین زمانی به سقوط نزدیک می‌شد که دیگر نمی‌توانست کنترل کافی بر تولید و مسیرهای استراتژیک مبادله کالا داشته باشد.» (همان، ص ۴۲)

در میانه‌های هزاره دوم قبل از میلاد و در پهنه زمین حدود پنجاه امپراتوری با یکدیگر در حال داد و ستد و حتی جنگ بودند. بیش از هر زمان دیگری تا قبل از آن مدیریت این مناطق گسترده و کنترل رقابت‌های درونی آن مشکل می‌شود و این یعنی آشکار شدن این حقیقت که قدرت دیگر به تنهایی کافی نیست. اما در این میان فقط مدیترانه‌ای‌ها بودند که بجز حقوق سیاسی و اقتصادی در زندگی انسان به چیز دیگری پایبند نبودند. تجارت و پول بهترین سلاح آنها و بنادر زمینه‌های اصلی کسب قدرت ایشان بود.

«بدین‌سان در حاشیه نظام امپراتوری، جوامع نوپای کوچک و بزرگی به شکل کاملاً متفاوت منشأ ایده آزادی شدند. آنچه بعدها به صورت دموکراسی بازار و نظام بازار خود را نشان می‌دهد، در واقع در همین جوامع کوچک نوپا شکل گرفت.» (همان، ص ۴۵)



پیدایش نظام سرمایه‌سالاری

در حدود ۱۳۰۰ ق.م گروهی از مدیترانه‌ای‌های پیشرو شامل یونانی‌ها، فنیقی‌ها و عبری‌ها در حالی که در یک چیز یعنی میل به پیشرفت به همراه نوزایی و زیبایی مشترک بودند، شیوه غالب روزمره اندیشیدن رایج آن عصر را کنار زدند. یونانی‌ها برای اینکه بتوانند از خود در مقابل همسایگانشان بهتر دفاع کنند، کشتی‌سازی، اسلحه‌سازی، سفالگری و دانش کیان‌شناسی را متحول کردند. فنیقی‌ها که در سوریه امروزی ساکن بودند، مقدمات خط و الفبایی را به وجود آوردند که اجازه می‌داد با همسایگان خود تجارت بهتر و بیشتری داشته باشند. دقیقاً در این دوره چند چوپان عبری برای تثبیت هویت خود میان رودان را به سمت سرزمین موعودی که خدای واحدشان وعده داده بود ترک و به سمت مصر حرکت کردند. برای این گروه از مردم، زندگی انسانی قبل از هر چیز به معنای برابری آنها با یکدیگر بود. فقر یک لعنت و نکبت بود و جهان مکانی برای آباد کردن که فقط با تسلط بر امکانات تازه به وقوع می‌پیوست. برای اولین بار، ثروتمندی مادی همانند شیوه‌ای برای نزدیکی به خدای خدایان ترسیم می‌شد. این ایده‌آل که اساساً ایده‌آل غرب است و در نهایت ایده‌آل تمامی نظام بازاری تا به امروز، همان آرمان، است. «از این پس فیلسوف، مترجم، درباردار، پزشک، هنرمند و تاجراز میان یونانی‌ها، فنیقی‌ها، عبری‌ها و حتی پارسی‌ها و هندی‌ها و مغول‌ها در پهنه اوراسیا دست به توسعه چرخه‌های تجاری زدند.» (همان، ص ۵۱)

در این نظام شانه به شانه افزایش مبادلات تجاری، تاجران با طرح نظام حقوقی خود آن چیزی را پایه ریختند که بعدها به نام دموکراسی پول شناخته شد. دموکراسی موجب کاهش قدرت امپراتوری گردید و پول باعث شد که ارزش هر چیزی بر پایه‌ای واحد تعیین شود. هر دو سعی در باز پس‌گیری قدرت از مذہبیون و نظامیان داشتند تا بتوانند آن را به تاجران واگذار کنند.

«آرمان یهودی - یونانی دقیق تر شد. آزادی هدف نهایی بود، احترام یک اصل اخلاقی و شرطی برای بقا و ثروت موهبتی الهی. آزادی فردی و نظام تجاری از این پس از یکدیگر جدایی‌ناپذیر شدند و تا امروز هم شانه به شانه یکدیگر پیش آمده‌اند.» (همان، ص ۵۲)

نویسنده در ادامه این فصل با اشاره به پیدایش دولت شهر آتن در ۷۵۳ ق.م - که بیشتر مدیون توان هنری و فکری اش بود تا توان نظامی - به نقطه جدایی آسیا و غرب اشاره می‌کند:

«این دوران [دولت شهر آتن] نقطه عطف تاریخی در میراث امروز ماست که آیندگان نیز تا مدت‌ها آن را با خود خواهند داشت. این نقطه عطف دو روند متفاوت در غرب و آسیا به وجود آورده است. در حالی که آسیا گرایش به سوی آزاد کردن انسان از امیالش دارد، غرب می‌خواهد به او اجازه دهد تا برای تحقق این امیال آزاد باشد. یکی دنیا را سرابی بیش نمی‌داند و دیگری دنیا را تنها مکان تحقق و تلاش برای خوشبختی می‌بیند. یکی از عروج روح حرف می‌زند و دیگری از رستگاری انسان زمینی.» (همان، ص ۵۴)

با پیدایش مسیحیت کلیت آرمان «یهودی - یونانی» با چالشی بزرگ روبه‌رو گردید. در میان تفکرات مسیحی عشق به خدا در زمره ارزش‌ترین ارزش‌ها شناخته شد. کلیسا تبدیل به مکانی برای برگزیدگان شد. فقر و عدم خشونت یگانه راه رستگاری و عشق شرط جاودانگی بود. خلق ثروت دیگر یک ارزش به حساب نمی‌آمد و پیشرفت دیگر هیچ جاذبه‌ای نداشت. ارزش‌های مسیحی کلیت آرمان یهودی - یونانی را تماماً دچار دگرگونی کرده بود. اتلی سپس با اشاره به قدرت تداوم نظام «پول و دموکراسی» اشاره می‌کند حتی در این بزنگاه تاریخی هم نظام بازار اگرچه از سرعتش کاسته شد، ولی متوقف نگردید:

«درسی که برای آینده می‌توان گرفت این است که حتی یک آیین مذهبی بسیار بانفوذ مانند مسیحیت هم نتوانست جلو حرکت نظام آزادی فردی را بگیرد. به همین ترتیب هیچ نیرویی تا به امروز - نه مذهبی و نه لاییک - نتوانسته است منظومه حرکت آزادی فردگرایانه را برای طولانی مدت متوقف کند.» (همان، ص ۵۸)

سپس با اشاره به تداوم حرکت مسیر نظام بازار به پیدایش اسلام در حدود سالهای ۶۲۲ در مکه و به پیامبری حضرت محمد^(ص) اشاره کرده و می‌افزاید این نیروی جدید که همزمان هم مذهبی، هم سیاسی و هم نظامی بود، ساختارهای قدیمی همچون مسیحیت را به هم ریخت و تکان داد. در زمانی کمتر از صد سال جانشینان ساده‌زیست پیغمبر، امپراتوری جدیدی را شکل دادند که ساده، سیار و حتی می‌توان گفت کوچ‌رو بود. آنها برای اولین بار از بانکدارانی استفاده کردند که همگی یهودی بودند. امپراتوری اسلامی و در رأس آن خلیفه، در حول و حوش مؤسسات سبک و در مقایسه با امپراتوری‌های پیشین کارآمدتری سامان گرفت. خلفای اسلامی با بهره‌گیری از دانش و ثروت مناطق تحت فرمان خود به زودی تبدیل به یکی از دو قدرت برتر دنیا شدند.

«برای آنکه بفهمیم آینده چگونه می‌تواند باشد، باید مختصری از ویژگی‌های تاریخ گذشته را بازگو کنیم. آن‌گاه خواهیم دید که سیر تحولات گذشته از بزنگاه‌های ثابتی عبور کرده چیزی شبیه به یک ساختار تاریخی وجود دارد که پیش‌بینی، سازماندهی و ساماندهی دهه‌های پیش رو را ممکن می‌کند.»



«روایت کنونی ما
تاریخ همین نظام‌های
رفته است. شناخت
شیوه‌هایی که آنها
براساس آن از دوران
باستان تا امروز پا
گرفته و به انحطاط
رسیده‌اند. روایت
این تاریخ به ما اجازه
می‌دهد تا قوانین ناظر
به آن را کشف کنیم.
قوانینی که برای فهم و
پیش بینی تاریخ آینده
کارگر خواهند بود.»

تحکم، مدیریت، سیاست‌های حمایتی از صنایع داخلی و کنترل مبادلات تجاری و طرق تجارت مواد اولیه مصرفی‌شان و به خصوص اسلحه بهره می‌بردند. یک شهر زمانی تبدیل به یک قلب تجاری می‌شد که طبقه خلاق این شهر به نحو بهتری می‌توانست از طریق بسیج توانایی‌های خود برای تبدیل یک تقاضای جدید به یک تولید صنعتی انبوه بهره ببرد. (همان، ص ۶۷)

این قلب‌ها همواره محل تلاقی و زندگی صراف‌ها، هنرمندان، مخترعان، روشنفکران و صنعتگرانی بود که به اینجا می‌آمدند تا چیزی تولید کنند، پول خود را خرج کرده و دست به ساخت کاخ‌ها و تفرجگاه‌ها بزنند. رهبران جدید این قلب از میان همین‌ها معرفی می‌شد. ارتش همواره تحت تسلط آنها بود. مابقی دنیا همواره در منظومه‌ای به دور این قلب قرار داشت، شامل پادشاهی‌ها و امپراتوری‌هایی در حاشیه، که میزان اهمیت آنها بسته به مقدار مبادله آنها با این قلب تجاری بود.

ژاک اتلی در بررسی موشکافانه خود از این تاریخ دراز در می‌یابد که تا به امروز قلب نظام تجاری بازار ۹ جابه‌جایی را پشت سر گذاشته است. بر پایه الگوی وی می‌توانیم این مراکز یا قلب‌های تجاری را براساس اسم شهری که قلب یا مرکز نظام بازار در هر دوره بوده است، تقسیم‌بندی کنیم:

۱. بروژ (۱۳۵۰-۱۲۰۰)

متکی به تولید انبوه محصولات کشاورزی

۲. ونیز (۱۵۰۰-۱۳۵۰)

ابداع نظام جدید مالیه‌داری و سهولت در مبادلات بازرگانی

۳. آنتورپ (۱۵۶۰-۱۵۰۰)

عصر صنعت چاپ، فناوری جدیدی که تمرکز قدرت کلیسا را در هم شکست.

۴. جنوا (۱۶۲۰-۱۵۶۰)

هنر گمانه‌زنی، سوداگری و سفته‌بازی

۵. آمستردام (۱۷۸۸-۱۶۲۰)

تحول فن دریانوردی

۶. لندن (۱۸۹۰-۱۷۸۸)

ابداع نیروی بخار

۷. بوستون (۱۹۲۹-۱۸۹۰)

انفجار ماشین‌ها

۸. نیویورک (۱۹۸۰-۱۹۲۹)

پیروزی الکترونیک

۹. لوس آنجلس (?-۱۹۸۰)

اما در درون امپراتوری اسلامی شرایط به همین منوال پیش رفت و در سال ۱۱۴۸ المحدث خلیفه عباسی، فقهای که از جنوب مراکش می‌آمدند را از مطالعه تفکر یونانی منع و یهودیان و مسیحیان را از امپراتوری اخراج کرد. درست در همین دوره در آن سوی مدیترانه دیگر رهبران مسلمان به دنبال اشغال اماکن مقدس برآمدند. در این دوران سرنوشت‌ساز اگرچه اسلام در شرق پیروز شد، اما ابزارهای این پیروزی را از دست داد. اسلام در مقابل فلسفه قرار گرفت و در نهایت دچار افول شد.

پیدایش قلب‌های تجاری

به اعتقاد اتلی از آن پس و تا امروز هم قلب مالی و مرکز اقتصاد جهان به سوی دنیای مسیحیت جابه‌جا شد. فرانسه، انگلستان و روسیه البته بدون آرایش جدید از این به بعد در قانون این نظام جدید قرار گرفتند. نظامی که در آن همه به یک زبان واحد پولی صحبت می‌کردند.

«قلب اقتصادی جایی است که می‌تواند یک طبقه خلاق جدید مانند مخترعان، صنعتگران، بازاری‌ها و مالیه‌داران را که به طور خاص حول میل به تغییر و اکتشاف و ایجاد امور جدید قرار دارند، ساماندهی کند. نوگرایی و شور و اشتیاق نخبگان به انجام امور فوق، وجه بارز هر قلب نسبت به سایر نقاط دنیای بازار است.» (همان، ص ۶۷).

هر قلب تجاری جایی بود که کنترل منابع انرژی را به شکلی مؤثرتر و ابزارهای ارتباطی سریع‌تری را در داخل و خارج محدوده خود به دست می‌گرفت. پیدایش این قلب‌ها محصول رقابت «بازار-دموکراسی»‌های مختلف در گستره نظام تجاری هر دوران است. این رقابت‌ها در نهایت به ظهور یک مرکز جدید و البته انتخاب یک طبقه نخبه جدید می‌انجامد. سرمایه همواره در یک قلب تولید و انباشت می‌گردد و دائماً مترصد است تا به قلب جدید که مرکز کاپیتالیسم بعدی خواهد بود، سرازیر شود. در نهایت رقابت، نبرد و جنگ را در ماراتن تبدیل شدن به قلب جدید به دنبال خواهد داشت. بنابراین زنجیره‌ای پیوسته و دنباله‌دار بین بازار، دموکراسی و خشونت وجود دارد.

«تمامی این قلب‌های اقتصادی و مراکز تجاری ضرورتاً دارای نواحی پس‌کرانه‌ای وسیع برای توسعه کشاورزی و امکانات بندری بزرگ برای صادرات کالاهای تولیدی بودند. تمام این قلب‌های تجاری به یک کمبود یا نبود پاسخ می‌گفتند. همان کمبودی که در نهایت به نابودی آنها منجر می‌شد. همه این مراکز و قلب‌های تجاری از راهبرد فعالانه در جهت دقت، تقلید،

«این دوران [دولت شهر
آن] نقطه عطف
تاریخی در میراث امروز
ماست که آیندگان
نیز تا مدت ها آن را با
خود خواهند داشت.
این نقطه عطف دو
روند متفاوت در غرب
و آسیا به وجود آورده
است. در حالی که
آسیا گرایش به سوی
آزاد کردن انسان از
امیالش دارد، غرب
می خواهد به او اجازه
دهد تا برای تحقق این
امیال آزاد باشد. یکی
دنیا را سرابی بیش
نمی داند و دیگری دنیا
را تنها مکان تحقق و
تلاش برای خوشبختی
می بیند. یکی از عروج
روح حرف می زند و
دیگری از رستگاری
انسان زمینی.»

کوچ روی کالیفرنیا

در طول حدود هزاره اخیر نظام بازار همواره با اتکا به طبقه خلاق و مولد خود در یکی از این قلب ها استقرار داشته است. تمامی این مراکز بعد از ونیز نتیجه مازاد اقتصادی بودند.

این نظام همواره با درس گرفتن از تجارب پیشین در حالی که از یک نقطه جغرافیایی به نقطه دیگر می رفت که قدرتمندتر و تنومندتر از دوره قبلی بود:

- در ونیز آموخت که بازگشودن مرز برای نخبگان خارجی یکی از عوامل دستیابی به موفقیت است.

- در آنورس آموخت که یک فناوری جدید ارتباطی که در ابتدا تصور می شد بسیار تمرکز ساز است، به دشمن بیرحمانه ای در مقابل قدرت های مستقر تبدیل می گردد.

- در لندن آموخت که فشار کمبود، به جست و جو برای یافتن راه های کسب ثروت جدید می انجامد. و دیگر اینکه مهم نیست چه کسی فناوری را ابداع می کند؛ مهم این است که چه کسی و در چه موقعیت فرهنگی. سیاسی آن را به کار می گیرد. در لندن بود که یاد گرفت دولت های خودکامه بازار را ایجاد می کنند و این بازار است که به سهم خود دموکراسی را می سازد.

- در بوستون یک بار دیگر درس تاریخی مهمی را به یاد آورد و آن اینکه برنده کسی است که یا نمی جنگد و یا دست کم کسی است که در سرزمین خود نمی جنگد. در دوران استقرار خود در نیویورک فرا گرفت که ارتباط میان فناوری و تمایلات جنسی، شکل دهنده پویایی نظام بازار است.

دستاوردهای لوس آنجلس به عنوان نهمین شکل از نظام بازار شگفت آور بود. در فاصله سال های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۸ تولید ناخالص داخلی جهان سه برابر و تجارت تولیدات صنعتی بیست و پنج برابر شده بود. مجموع کلی تولید در سراسر کره زمین از مرز چهل تریلیون یورو گذشت و با سرعتی که هرگز در تاریخ نظیر آن را سراغ نداریم، بیش از چهار درصد در سال رشد داشت. از سال ۱۹۸۵ به بعد سیزده درصد از تولید ناخالص جهانی به صادرات اختصاص داشت، میزانی که در سال ۱۹۱۳ هرگز کسی پیش بینی آن را نمی کرد.

آغازی برای پایان

اما پیش بینی های اتلی آینده دیگری را در طی دهه های آتی برای این نهمین قلب نظام بازار رقم می زند. قبل از هر چیز نظام کنونی بازار از تناقضات درونی خودش رنج می برد. کسری بودجه خارجی هر روز بیشتر می شود. تشکیلات مالی آن بیش

از پیش به خارج وابسته شده است. در سال ۱۹۸۵ فقط حدود هشت درصد از کسری بودجه خارجی آمریکا را دیگر دولت ها تأمین کرده اند، اما این رقم در سال ۲۰۰۸ به حدود سی درصد رسیده است. به علاوه، از دو سوم ذخایر جهانی که به دلار است، دو تریلیون آن فقط در آسیا قرار داد.

«حوزه اقیانوس آرام، تبدیل به اولین دریای جهانی می شود. در سال ۱۹۹۰ تجارت فرا اقیانوسی در حوزه اقیانوس آرام در مقایسه با حجم مبادلات تجاری در حوزه آتلانتیکی، بیش از نیمی از آن بود. نصف تجارت جهانی در حوزه اقیانوس آرام صورت می گیرد. ۹ بندر از ۱۲ بندر بزرگ دنیا در کرانه های آسیایی حوزه اقیانوس آرام قرار گرفته اند.» (همان، ص ۱۳۰)

بنا به مطالعات نویسنده، آسیا بار دیگر به قلب نظام بازار نزدیک می شود. دو سوم تحصیل کرده های آمریکایی در علوم و مهندسی در سال ۲۰۰۸ آسیایی تبار بوده اند. حتی اگر فرض کنیم که آنها در آمریکا باقی بمانند، شبکه گسترده و قابل توجهی با شرکای خود در شرق دور ایجاد می کند. همچنین بسیاری از شرکت های بزرگ کالیفرنیا را خارجی ها اداره می کنند.

پایان امپراتوری آمریکا

اتلی با اشاره به آمار و ارقام تکان دهنده به پیش بینی سرنوشت آمریکا برای سالهای حدود ۲۰۰۵ میلادی می پردازد:

«در سال ۲۰۰۸ در کالیفرنیا از هر ۵ نفر یکی زیر خط فقر زندگی می کند. حدود سه و نیم میلیون آمریکایی سالانه بدون هیچ سرپناهی روزگار می گذرانند. از هر ۱۰ کودک با ریشه آفریقایی و با ریشه اسپانیایی از هر ۲۰ کودک، یکی حداقل دو ماه در سال را در حمایتگاه زندگی می کند. در نیویورک بیش از سی و هشت هزار نفر هر شب در پناهگاههای شهرداری اسکان داده می شوند، که از این میان شانزده هزار نفر کودک و نوجوان هستند.» (همان، ص ۱۳۵)

اما به اعتقاد وی جایگاه نهمین شکل نظام بازار حداقل تا سال ۲۰۲۵ با حفظ کشاورزی و صنایع وابسته، معرفی فناوری های جدید، افزایش تولید - خدمات، به روز کردن تجهیزات نظامی، و دفاع از حوزه ها و مناطق تجاری و تضمین دسترسی به مواد اولیه استراتژیک خود به همین منوال ادامه پیدا خواهد کرد. در حالی که بر مبنای الگوی توسعه آمریکایی، ترویج آزادی های فردی در صدر نظام ارزشی بازار خواهد بود.

«اما سال به سال از همین امروز تا ۲۰۳۰ همانند تمامی مراکز قبلی نظام بازار، نهمین قلب نیز باید با مشکلات جهانی و



می‌شود. این قاره هفتم روزی خودمختاری خود را قدرتمندانه به دست خواهد گرفت. قدرت‌های جدید مالی، اطلاعاتی، تفریحی و آموزشی در مقابل قدرت سیاسی - فرهنگی آمریکایی به ایفای نقش خواهند پرداخت. در میانه‌های دهه سوم قرن بیست و یکم بیش از هر زمان دیگری مسلم خواهد بود که ما می‌توانیم نظامی دموکراتیک در فضای مجازی داشته باشیم، به انتقاد از بازار بپردازیم، به انگلیسی حرف نزنیم و اعتقادی به سروری طبیعی و قطعی امپراتوری آمریکا نداشته باشیم.» (همان، ص ۱۸۹)

آیا دهمین شکل بازار ممکن الوقوع خواهد بود؟

در طول هر یک از دوره‌های قبلی دگرگونی نظام بازار، همواره تکانه‌ها و جهش‌های ناگهانی به زیباتر و مقاوم‌تر شدن آن کمک کرده است. با این حال اگر تاریخ یک مسیر داشته باشد، در سی سال آینده یا کمتر زمانی که نهمین شکل نظام بازار از هم پاشیده و تلاش برای مقابله با کمبودها و دشمنانش به جایی نرسد، جایگاه خود را به شهر دیگری خواهد سپرد و یک قلب دیگر با فناوری‌های دیگر و روابط جدید ژئوپلیتیک جدید بر قاره‌ها حکمفرما خواهد شد.

اینجاست که همه تاریخ بازگو شده در فصل‌های پیش توجیه خود را به دست خواهد آورد. چرا که اجازه می‌دهد، سیمای آینده را ترسیم کنیم. در واقع دهمین شکل نظام بازار باید آزادی‌های فردی را گسترش دهد و فناوری‌های جدید را همچنان با فشرده‌تر کردن و کاهش زمان لازم برای تغذیه، پوشاک، نظام حمل و نقل و سرگرمی عرضه کند. انرژی‌های جدید را جایگزین انرژی‌های نادر کند. در این دوران جابه‌جایی‌های صنعتی سودآور خواهد بود. خدمات تبدیل به کالاهای صنعتی می‌شود. سیل انبوهی از کارگران موقتی و روزمزد همواره در حال

مسائلی که به عنوان چالش‌های خاص نظام بازار همواره وجود داشته کنار بیاید. چالش‌هایی که بسیار پرهزینه هستند و در نهایت افول، سقوط و از بین رفتن نهمین قلب نظام بازار را زمینه‌سازی می‌کنند.» (همان، ص ۱۱۸)

جهان در سال ۲۰۳۰

وی همچنین به آینده مبهم اتحادیه اروپا به دلیل ضعف نظام آموزش عالی آن در جذب و تربیت نخبگان و همچنین نابرابری‌های درون این اتحادیه از بالکان تا انگلیس به تفصیل می‌پردازد. در مورد چین که امروز از آن به عنوان شگفتی اقتصاد جهان یاد می‌شود، می‌نویسد:

«چین با داشتن یک و نیم میلیارد سکنه در سال ۲۰۲۵ دومین اقتصاد بزرگ جهان خواهد بود. با سرعت کنونی تولید ناخالص داخلی، در سال ۲۰۱۷ از ژاپن و ۲۰۴۰ از آمریکا سبقت خواهد گرفت. حتی اگر در سال ۲۰۲۵ رشد سالانه اقتصاد چین به نصف کاهش یابد، درآمد سرانه سالانه‌اش حدود شش هزار دلار خواهد بود و می‌تواند با مازاد توازن سرمایه‌اش کسری بودجه آمریکا را جبران کند.» (همان، ص ۱۵۱)

تمامی فصل سوم کتاب به پیش‌بینی آینده کانون‌های عمده قدرت در طول سالهای حدود ۲۰۳۰ میلادی از آمریکا، ژاپن، چین، تاهند و جهان عرب، ایران و اروپا اختصاص می‌یابد که علاقه‌مندان را به مطالعه آن ارجاع می‌دهم.

اینترنت قاره هفتم

در خصوص آینده فضای مجازی می‌افزاید:

«اینترنت امروز اساساً مستعمره آمریکایی است و در آن به انگلیسی حرف می‌زنیم، اما ثروت تولید شده در آن به سمت سرزمین مادری برگشت داده

پیش‌بینی کنیم. جهتی که حداقل یک مسیر مسافرت سه هزار ساله است و روزی با پشت سر گذاشتن استرالیا، ژاپن، چین و هند دوباره به خاورمیانه باز خواهد گشت. جایی که نظام بازار در آن شکل گرفته است. می‌توانیم تصور کنیم که قلب آتی نظام بازار روزی پس از طی مجادلات منطقه‌ای در بیت‌المقدس قرار بگیرد. شهری که مهد تمامی ادیان توحیدی و پایتخت تمامی دولت‌های منطقه است، جهان‌شهری در مسیر صلح برای همه، چرا که نه.» (همان، ص ۲۰۱)

پایان قلب‌ها

موضوعی که نویسنده در فصل چهارم کتاب به آن می‌پردازد این است که حتی در صورت پیدایش دهمین شکل نظام بازار، این شهر شبیه به هیچ‌کدام از قلب‌های پیشین نخواهد بود. زیرا بازار که تا میزان زیادی قدرتمند شده با به حاشیه راندن دولت‌ها و کسب اختیارات آنها و همچنین کاهش میزان مبادله اطلاعات و سهولت در جابه‌جایی‌ها، شرایطی را فراهم می‌آورد که اعضای طبقه خلاق دیگر الزاماً نیازی به زندگی در مکانی که دنیا از آنجا اداره می‌شود را ندارند. صنایع جدید همزمان با هم در هزاران نقطه مستقر می‌شوند و از این به بعد نظم بازاری تجاری بدون داشتن یک قلب ارائه می‌گردد. «روزگاری که سرمایه‌داری بیش از پیش سرزنده، فعال، پویا، غالب و تولیدکننده خواهد بود.» (همان، ص ۲۰۱)

در علم سیاست اولین و ضروری‌ترین وظیفه، پیش‌بینی چشم‌اندازها و روندهای آتی است، اتلی از پس این وظیفه به‌خوبی برآمده است. وی به واسطه دید جهان‌شمولی که دارد تحلیل خود را از سطح جهان و با بررسی نقش قانون چرخش سرمایه شروع می‌کند. به همین دلیل محور جغرافیایی که او ترسیم می‌سازد در عین تبعیت از اصول ژئوپلیتیک بر پایه مکان‌های انباشت سرمایه، نوآوری و توانایی ایجاد نظم‌های جدید محلی، با قابلیت سرایت به عرصه جهانی استوار است.

در ادامه کتاب نویسنده به منظور روشن ساختن روند غالب برده‌های آتی و تأکید بر امواج سهمگینی که بر بیکر نظام‌های کنونی و انسانیت وارد می‌سازد، دست به مفهوم‌پردازی‌های خلاقانه‌ای می‌زند و آنها را مقابل چشمان عادت‌زده ما می‌نشانند. مانند: همراه ابزار، ابرامپراتوری، ابرنظارتگری، ابرمنازعه، ابردموکراسی، ابرآوارگی. سپس ویژگی‌های هر یک از آنها را در فصول پایانی کتاب - پنجم و ششم - توصیف و سپس روند شکل‌گیری و انهدام هر یک را با بیان دوره تاریخی مورد انتظار پیش‌بینی می‌کند.

جابه‌جایی خواهند بود. ثروت در دست عده‌ای بیش از پیش از محدود و متمرکز می‌گردد.

قلب این دهمین شکل نظام بازار یک بار دیگر باید در منطقه‌ای وسیع حول یک بندر یا فرودگاه بزرگ با دسترسی کامل و آسان به شبکه تجاری جهانی پا بگیرد. این قلب جدید باید شرایطی آزاد و برابر در اختیار طبقه خلاق جدیدش بگذارد تا بتواند ایده‌ها و ارزش‌های خود را اجرایی کند.

«محتمل‌تر این است که این دهمین قلب - اگر روزی زمان وقوع آن برسد - برای چهارمین بار شهری در قلمرو ایالات متحده آمریکا باشد، چرا که این کشور بعد از بحران سال ۲۰۲۵ همچنان اولین قدرت نظامی، اقتصادی و فرهنگی دنیاست.» (همان، ص ۱۹۴)

البته اتلی معتقد است که مکان‌های دیگری هم برای این منظور نامزد هستند. او با بررسی الگوهای پیشین اشاره می‌کند که یک قلب مستقر در یک سرزمین پهناور لزوماً نمی‌باید پرجمعیت‌ترین و بزرگترین نقطه‌ای باشد که به این منظور توسعه پیدا می‌کند. نه بروژ، نه ونیز و نه حتی شهرهای بعدی این چنین نبوده‌اند.

«برای رسیدن به این هدف، باید این شهر دسترسی به انرژی، نیروی خلاق، علاقه به نوآوری، تولید انبوه با توان صادرات به جهان را داشته باشد.» (همان، ص ۱۹۷)

براساس این معیارها شهرهای بسیاری در جهان توانایی نامزد شدن برای این جایگزینی را خواهند داشت. قبل از همه لندن به عنوان قطب اروپا، و یا شاید شهری در اسکانندیناوی، جایی مثل استکهلم یا اسلو. توکیو نامزد جدی دیگری است، ولی منش محافظه‌کارانه این کشور در قبول مسؤلیت‌های جهانی تحقق چنین پیش‌بینی‌یی را دشوار می‌کند. استرالیا اگرچه با فاصله زمانی دور، اما بالاخره روزی در موقعیت تبدیل شدن به قلب نظام بازار قرار خواهد گرفت.

بازگشت به خاورمیانه

به زعم نویسنده، اسلام ممکن است روزی میزبان قلب نظام بازار باشد. این قلب ممکن است قاهره، تهران، آنکارا یا جاکارتا باشد، اما تا سال ۲۰۳۵ این ایده بسیار دور از ذهن می‌نماید. نداشتن ابزارهای لازم مالی، صنعتی و فرهنگی از موانع تحقق این پیش‌بینی است.

«البته بسیار هوشمندانه است که جریان‌های مهاجرتی مراکز نظام تجاری را با جهت جغرافیایی غرب‌گرد همچنان

«درسی که برای آینده می‌توان گرفت این است که حتی یک آیین مذهبی بسیار بانفوذ مانند مسیحیت هم نتوانست جلو حرکت نظام آزادی فردی را بگیرد. به همین ترتیب هیچ نیرویی تا به امروز - نه مذهبی و نه لاییک - نتوانسته است منظومه حرکت آزادی فردگرایانه را برای طولانی مدت متوقف کند»



«قلب اقتصادی جایی است که می‌تواند یک طبقه خلاق جدید مانند مخترعان، صنعتگران، بازاری‌ها و مالیه‌داران را که به‌طور خاص حول میل به تغییر و اکتشاف و ایجاد امور جدید قرار دارند، ساماندهی کند. نوگرایی و شور و اشتیاق نخبگان به انجام امور فوق، وجه بارز هر قلب نسبت به سایر نقاط دنیای بازار است.»

اتلی با بررسی سیر تاریخی منازعات معتقد است که انسان همان‌گونه که پیش از این نیز جنگ‌های فراوانی را بر سر منابعی مانند کربن و آهن به راه انداخته بود، در آینده نیز بر سر آب، نفت و مواد اولیه‌ای که کمبودشان را احساس کند، به درگیری می‌پردازد. امریکا در حالی یک چهارم نفت تولیدی جهان را مصرف می‌کند که دو سوم آن را از خارج وارد می‌کند. این کشور همان‌گونه که تاکنون، در آینده نیز تلاش خواهد کرد تا کنترل مطلق منابع تأمین نفت خود را به دست گیرد و در این راه کشورهای عربستان و عراق و ایران برای وی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار خواهند بود. البته در این میان نوع تعامل با ایران به دلیل قرارگیری در تنگه هرمز جایی که یک پنجم نفت مصرفی جهان را از خود عبور می‌دهد، از چالش‌های پیش روی سیاست خارجی ایالات متحده خواهد بود.

اتلی باور دارد در حدود سال ۲۰۵۰، بازار که به واسطه ماهیت بدون مرز بر دموکراسی غلبه کرده، به لحاظ نهادی به یک قلمرو محدود خواهد شد. دولت‌ها تضعیف می‌شوند و فناوری‌های جدید نانومتریک مصرف انرژی را کاهش خواهند داد. اشیای جدید مصرفی ظهور می‌کنند که او نام آنها را «نظارتگرها» می‌گذارد، چرا که زمینه‌ساز نظارت، ارزیابی، همخوانی و هماهنگی با ارزش‌ها را خواهند داشت؛ هرکس پزشک، استاد و هدایتگر خود خواهد شد. اقتصاد هرچه بیشتر و بیشتر در زمینه آب و انرژی مقرون به‌صرفه خواهد شد. «خودکنترلی» شکل نهایی آزادی خواهد شد؛ که کاری جز ارضای ارزش‌ها نخواهد داشت. شفافیت یک الزام خواهد بود: وجنات، سکنتات، وضعیت سلامتی و سطح تحصیلات هر کس که از افشا شدن امتناع کند یا نتواند افشا شود، خود به خود شک برانگیز است. افزایش طول عمر زندگی به سالمندان فرصت این انتخاب را می‌دهد تا بیشتر زیر بار قرض بروند. دولت‌ها در مقابل شرکت‌ها و شهرها محو خواهند شد. «ابراوارگان» در واقع اداره‌کنندگان و گردانندگان یک امپراتوری بدون سرزمین، بدون مرکزیت و کاملاً باز خواهند بود؛ در «ابرامپراتوری» هر کس بجز خودش به کس دیگری وفادار نیست؛ شرکت‌ها هیچ ملیتی نخواهند داشت و فقط در بین خود دست به تأسیس یک بازار می‌زنند. قوانین جای خود را به قراردادهای می‌دهند. عدالت جایش را به داوری (حکمیت) خواهد داد و جای پلیس را سربازان مزدور می‌گیرند.

اولین موج آینده: ابرامپراتوری

«موقعیت فوق‌العاده بسیار ساده است. نیروهای بازار، جهان را در دستانشان خواهند گرفت. با غلبه عقل‌گرایی بر همه چیز، این بازار است که برنده اصلی است و این پول است که توضیح می‌دهد ماهیت اصلی این تکانه‌های تاریخی چیست. برای اینکه آنها را شدت بخشد، انکارشان کند و یا بر آنها مسلط شود. روزی که این دگرگونی‌ها به پایان خودش نزدیک شود، پول نیز با تمام ضررهایی که به دنبال خود می‌کشد و همه انهدام‌هایی که به همراه دارد، حتی دولت‌ها و خود ایالات متحده امریکا را متأثر خواهد کرد و پول به یگانه قانون منحصر به فرد دنیا بدل خواهد شد.» (همان، ص ۱۵)

این دورانی است که او آن را «ابرامپراتوری» می‌نامد، دوران گریزانی به وسعت کره زمین که ثروت‌های بی‌شماری به وجود می‌آید، از خودبیگانگی‌های جدیدی بروز می‌کند و فقر به نهایت ممکن خود می‌رسد. طبیعت با قوانینی تکه‌پاره‌کننده خصوصی می‌شود. ارتش، پلیس و حتی دادگستری نیز خصوصی می‌شوند. انسان نیز قبل از اینکه خود تبدیل به کالایی مصنوعی شود، با پروتز کنترل شده و در سری‌های گوناگون به مصرف‌کنندگان فروخته می‌شود. در این مرحله انسان که پیش از این خصوصیات خلاقانه‌ای داشت، عملاً از بین می‌رود.

«همه چیز با یک تحول جمعیت‌شناختی شروع خواهد شد. در حدود سال ۲۰۵۰ فاجعه عظیم این است که بر روی زمین در حدود ۹/۵ میلیارد نفر - سه میلیارد نفر بیش از جمعیت کنونی - ساکن خواهند بود. امید به زندگی در کشورهای ثروتمند به نزدیک صد سال خواهد رسید و میزان باروری همانند میزان تولید در مرزهای رکود قرار خواهد داشت. در نتیجه جمعیت انسانی زمین پیر خواهد شد. در این میان روی زمین، چین ۳۶۰ میلیون، هند ۶۰۰ میلیون، نیجریه و بنگلادش هر کدام ۱۰۰ میلیون، ایالات متحده امریکا ۸۰ میلیون و فرانسه ۹ میلیون نفر بیش از امروز جمعیت خواهند داشت. دو سوم از مردم کره زمین در شهرها زندگی خواهند کرد و جمعیت آنان در مقایسه با امروز دو برابر خواهد شد. به تبع آن مقدار مصرف انرژی و مواد کشاورزی مصرفی دو برابر و تعداد نیروی انسانی در سن کار نیز دو برابر خواهد شد. مضاف اینکه بیش از دو سوم کودکانی که در این سالها به دنیا خواهند آمد، در میان بیست کشور از میان فقیرترین کشورهای جهان خواهند زیست.» (همان، ص ۱۹)

سومین موج آینده: ابردموکراسی

«تحولات دیگری هم اتفاق خواهند افتاد که پیش‌بینی آنها با اطمینان و دقت بیشتری ممکن خواهد بود؛ با مشاهده سیر تاریخی بسیار طولانی در می‌یابیم که تاریخ در واقع در مسیری واحد گذر می‌کند: مسیر سرسختانه و درازمدتی که هیچ جهشی حتی جهش‌های تاریخی طولانی هم تا امروز نتوانسته است، موفق به بازگرداندن آن برای همیشه و به‌صورتی پایدار بشود. از قرن‌ها پیش انسانیت اولویت آزادی فردی را بر دیگر ارزش‌ها مقدم داشته، این برتری همواره با عدم قبول و تحمل هرگونه بندگی همراه بوده است. همچنان که دستاوردهای دنیای فناوری با آزاد کردن آداب و رسوم، نظام‌های سیاسی، هنر و ایدئولوژی اجازه می‌دهد تا هر تلاشی برای بازگشت به دوران اسارت انسان خنثی شود. به‌عبارت دیگر، تاریخ انسانی، تاریخ ظهور فرد به‌عنوان «موضوع حقوقی» مجاز به ارزش داشتن و مسلط شدن بر سرنوشت خودش به‌صورت آزادمنشانه است. بدیهی است که این روند چیزی جز احترام به حقوق دیگری و تمام آزادی‌هایش نیست.» (همان، ص ۲۰)

به اعتقاد وی عمومی شدن بازارها به استقرار دموکراسی در داخل مرزهای کشورها منجر می‌شود، آن چیزی که به آن پایان تاریخ می‌گوییم. بنا بر ایده او تحقق این دگرگونی‌ها نیازمند جنگ دموکراسی علیه دیکتاتوری‌ها نیست. بمباران هیچ شهری به استقرار نظامی مردمی در آن کشور منجر نمی‌شود، همچنین که اعمال تحریم‌های اقتصادی تاکنون هیچ دولتی را ساقط یا قانع نکرده است. بنا به اعتقاد نویسنده یگانه راه‌حل معضلات جهانی گفت‌وگوهای رو در رو است. وی باور دارد که فقط این مردم هستند که در فضایی دور از هرج و مرج و آشوب‌های خیابانی با توسل به رشد اقتصادی و شفافیت اطلاعاتی و با تکیه بر گسترش طبقه متوسط موفق به استقرار نظام‌های مردمی خواهند شد.

«بزرگاری انتخابات آزاد قطعاً برای استقرار دموکراسی در این کشورها کافی نخواهد بود. نمونه‌های عراق و ساحل عاج نشان داده است که انتخابات آزاد اگر بدون استقرار نهادهای با ثبات اقتصادی و مدنی باشد و اگر اراده شهروندان برای همزیستی مسالمت‌آمیز وجود نداشته باشد، حتی ممکن است دموکراسی به عقب رانده شود.» (همان، ص ۲۰۶)

آخرین موج آینده: ابردموکراسی و پیدایش خرد جمعی

در فصل نهایی کتاب، اتلی دست به ارائه تصویری رؤیایی و آرمانگرایانه از آینده‌ای می‌زند که شاید در حدود سالهای ۲۱۰۰ میلادی از راه برسد.

«ابردموکراسی موجب گسترش خیر عمومی خواهد شد، که این خود عامل توسعه هوش جمعی می‌شود. هدف غایی ابردموکراسی نه بلندپروازی؛ نه دسترسی به انرژی و نه حتی تحقق خوشبختی است؛ بلکه حفاظت از همه عناصری است که شأن زندگی را ممکن و زمینه‌سازی می‌کند. مانند: اقلیم،

مذهب، آزادی، مردم‌سالاری، فرهنگ و زبان.» (همان، ص ۳۰۷)

آینده‌نگری‌های نویسنده صرفاً تمایلات وی یا گذاره‌های فلسفی صرف نیست. در جای‌جای کتاب وی به مثال‌های ملموسی که همین امروز هم می‌توان طلوع آن را دید در جهت تشریح آینده اشاره می‌کند:

«برای مثال توسعه نرم‌افزارهای بستر - آزاد شکل جدیدی از خرد جمعی را سازمان خواهد داد، به همین ترتیب که فرهنگنامه ویکی‌پدیا دقیقاً در بزنگاه اجتماع هوش‌های مؤلفان مختلف شکل گرفت.» (همان، ص ۲۲۴)

بنا به پیش‌بینی اتلی برای آن دوران و در سطح جهانی نهادهای جدیدی شکل خواهند گرفت که در ادامه نهادهای موجود فعلی قرار دارند. سازمان ملل متحد در واقع پایه این نهادهای جدید است با یک قانون اساسی در گستره زمین که برخلاف ساختار امروزی‌اش، بُعدی فراملی و غیریکجانبه گرفته است، شامل همه حقوق و تکالیف انسان نسبت به طبیعت، نسبت به خود و هم‌نوعانش و به خود زندگی. درنهایت این هوش جمعی به زمینه‌سازی ظهور ابرهوش می‌انجامد که انسان فقط جزئی ناچیز از اجزای تشکیل‌دهنده آن است.

«تاریخ سلسله هوموساپین به پایان خود خواهد رسید، اما اکنون نه در مسیر انهدام و نابودی مانند دو موج پیش‌بینی شده برای آینده بلکه از این پس تاریخ در مسیر عبور و گذاری بسیار زیبا و خیر قرار خواهد گرفت.» (همان، ص ۳۰۹)

ژاک اتلی سپس کتاب خود را با سطور زیر و در میان امید به آینده و به نسل‌های آینده این‌گونه به پایان می‌برد:

«مایلم باور داشته باشم که یک روز، خیلی پیش از پایان قرن بیست و یکم و برخلاف همه موانع، ابرامپراتوری به اندازه کافی برای اینکه مفهوم اتحاد جهان را بدون نیاز به انهدام هویت انسانی جا بیندازد، توسعه پیدا خواهد کرد. می‌خواهم امیدوار باشم که ابرخوشونت به تهدید او برای ایجاد تغییر اساسی در نگاهش به انسانیت می‌پردازد. هنوز معتقدم که فرانساهای زیادی خواهند بود و برای در برگرفتن اولین موج آینده و نابودی دومین موج سازماندهی شده، به اندازه کافی فعال خواهند بود.

هنوز هم فکر می‌کنم که مذاهب شیوه‌ای برای تحمل سایرین و تعمیق آموزه‌های خود برای مداراجویی با دیگران پیدا خواهند کرد. اگر چنین اتفاقی بیفتد، ترس از آینده و پیش‌بینی آن دیگر جایی نخواهد داشت و اگر چنین شود، بر فراز بی‌نظمی‌های بزرگ، زمین میزبان خوبی برای همه مسافران زندگی خواهد بود.

در چنان دورانی، وقایعی به مراتب بدتر و خوب‌تر از آنچه تصور کرده‌ایم، اتفاق خواهد افتاد. زیبایی می‌داند کجا بنشیند و چگونه از آخرین شعله‌های انسانیت حفاظت کند. ما باز هم شاهکارهای شگفت‌انگیزی خواهیم آفرید. مفاهیم جدیدی را می‌یابیم، آوازهای جدیدی را تنظیم می‌کنیم. به‌ویژه اینکه ما دوست خواهیم داشت و دوست داشته خواهیم شد.» (همان، ص ۳۱۲)